

نسخه‌ای پُرارزش از دیوانِ ادیبِ صابرِ ترمذی*

ادیب صابر ترمذی^۱ یکی از شعرای بزرگ فارسی محسوب می‌شود و دیوانش چاپ شده و انتشار یافته است.^۲ جامع دیوان در مقدمهٔ دیوان چاپی می‌نویسد:
”او را دیوانی بزرگ هست. این چند قصیده و مقطعات و رباعیات ثبت افتاد“^۳.
یک نسخهٔ خطی مطلقاً و مذهب از دیوان این شاعر بزرگ در کاما انستیتوت نگهداری می‌شود^۴ که شامل این مقدمه است:

”شهاب‌الدین ادیب صابر غفرالله له دانشمند و دانای فاضل و شاعری که کامل بود. در عهدی دولت سلطان سنجر از ترمذ به مرو افتاد و اصل او از بخارا است، فاماً در خراسان نشو و نما یافته... خاقانی^۵ معتقد صابر است - خلاف وطواط^۶ - و انوری^۷ صابر را... بوده در شاعری. والحق صابر خوش‌گوست و سخن او صاف و روانست و به طبایع نزدیک‌تر... و مربی ادیب صابر سید اجل بزرگوار ابوجعفر بن علی حسین موسوی^۸ است که او را از تعظیم و قدر رئیس

* استاد عابدی این مقاله را در تاریخ ۱۹۹۳/۷/۲۲ م انجام رسانید.

۱. ادیب صابر، شهاب‌الدین بن اسمعیل ترمذی، مقتول در حدود ۵۴۲ هـ/۱۱۴۷ م.
۲. دیوان ادیب صابر ترمذی، تصحیح و اهتمام آقای محمد علی ناصح، مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی، چاپ آفست علی اکبر علمی.
۳. ص ۲.

4. No. R-VII-48, K.R. Cama Oriental Institute, Bombay.

۵. وفات: ۵۹۵ هـ/۱۱۹۹ م.
۶. وفات: ۵۷۳ هـ/۱۱۷۷ م.
۷. وفات: ۵۸۳ هـ/۱۱۸۷ م.
۸. سید مجدالدین ملک ابوالقاسم علی تاج‌المعالی صدر موسویان.

خراسان می‌نوشته‌اند و سلطان سنجر^۱ او را برادر خواند و مسکن سید نیشابور بود و عقار و ضیاع و احشام او در خراسان بی‌نهایت بوده است و این سوگندنامه را صابر به مدح سید انشا نموده است:

تنم به مهر اسیر است و دل به عشق فدا همی بگوش من آمد ز لفظ عشق ندا
و در تهیّت آنکه سلطان سنجر سید ابوجعفر را برادر خطاب نموده قصیده‌ای می‌گوید و این بیت از آن قصیده است:

بزرگی را پدر شد تا برادر خواند سلطاننش
.....

و صابر نزدیک سلطان سنجر و ارکان دولت او محترم بودی و چون اتسز خوارزمشاه^۲ با سلطان در خوارزم عصیان ظاهر کرد، سلطان ادیب صابر را مخفی به خوارزم فرستاد تا دایم متفحص حالات و منهی اخبار باشد. اتسز شخص فدایی را فرستاد تا روز جمعه سلطان را زخم زند و هلاک کند. ادیب صابر صورت و هیئت او را به عینه بر کاغذی تصویر کر[ده] به مرو فرستاد و آن شخص را یافتند و سیاست کردند و ادیب در خوارزم بود. اتسز خبر یافت و ادیب را پا بست و در مهجوران انداخت و کان ذلک“.

یکی از مزایای نسخه نامبرده در داشتن مقطعات ذیل است که در نسخه چاپی نیامده، اما متأسفانه به دلیل خرابی نسخه، بسیاری از مصرع‌ها و کلمات درست خوانده نشده، و در جای آنها و لغات فحش نقطه گذاشته شده است:

تنگی گرفت بی تو دلم چون دهان تو تنگی مگر نصیب دلم زان دهان رسید

*

یکی به تیر فکندن سنان چون آرش یکی بخفیه رسید[ن] سنان رستم زر
بجای جامه بسر بر همیشه شان جوشن بجای تاج بسر بر همیشه شان مغفر
بسال و ماه بود طرف زین سمان ما بس بصبح و شام بود پشت اسپ سم گستر

۱. سلطان اعظم معزالدین والدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه برهان امیرالمؤمنین، ولادت: ۴۷۹ هـ / ۱۰۸۶ م - وفات: ۵۵۲ هـ / ۱۱۵۷ م.
۲. سلطان علاءالدین «قطب‌الدین».

بیاید از دهن او ز سوی کوس چنان که روده‌ای ز کمان آورد سوی مغفر

*

مگر آسان شود ز یاری بخت ورنه دشوار می‌نماید کار

*

به پیرایش که اندر زلف اوده یافت نقصانش جمال او و عشق من زیادت شد ز نقصانش
ز رشک گرد تا با زلف مشکینش بیامیزد بآب دیده بنشانم ترا [از] گرد میدانش

*

... نام تو رغبت کند همی... وقت جهان بروی تو خرم بود [بماه و] بسال
چو غمگنان بشراب و چو مفلسان بدرم چو دوستان بهمال و چو [دشمنان] به...

*

منم که اول ایام عمر تا امروز ز خدمت تو مقصر نبوده‌ام بکرم
چه کرده‌ام که نکردند بندگان دگر که جمله درخور برخند و بنده درخوردم
گناه را چه محل پیش عفو مایل تو ز کام تشنه کجا گردد آب دریا کم
نغوذ بالله اگر عفو من نپوشانی بمرگ بنده نپوشند جامه ماتم

*

ای خواجه بدانکه... او را از نور [و] هوا سرشته دیدم
پائیز میان پای او را پیوسته خیار کشته دیدم

*

تیرت بگاه زخم چو پوید بسوی خصم کلکت بوقت مهر چو خسته در میان؟
این... باش عمل را بکوی دل وان باد بست دست اجل را بورد جان
آتش اگر بدیدی تیر و کمانت را نشناختی ز بیم تو قربان ز دیگدان؟^۱

*

بماه ماند با جام باده در مجلس به شیر ماند با تیغ و نیزه در میدان
نه در هزار سخا باشدش یکی وعده نه در هزار سخن بایش یکی بهتان

*

به‌تو هرگز نبودست و نباشد جوان بخت و سخن طبع و سخندان
 بسی احسان کنی با خلق دایم ازان کردست ایزد با تو احسان
 همی داری... تیر و کمان را ز بهر این عزیرت کرد یزدان
 خداوندا اگرچه پیش ازین عهد زمن نامی نبود اندر خراسان
 بقول تو مرا بنواخت خسرو بسعی تو مرا بنواخت سلطان
 *

مادرت را جفا نخواهم کرد زانکه بس مصلح است مادر تو
 *

رنجم همیشه مست ز دست دلاله‌ای دلاله‌ای که هست بر خانه لاله‌ای
 از جورش ار بنالم شاید که چشم من در عصر خود ندیده چو تو بد خصاله‌ای
 آمد بماه روزه در امسال [و] گفت نیست اندر فلان محله بتی هفت ساله‌ای
 نه گوش او شنیده حدیثی فسانه‌ای نه چشم او فتاده مثل بر پیاله‌ای
 نه کس باو بداده و او نیز نسته از دست هیچ مردی روزی نواله‌ای
 گفتا بخواه آن را گفتم روا بود از دختر جوان نتوان کرد ناله‌ای
 دستم گرفت و برد مرا نزد عدلکی و اندر فکند زود بدست زواله‌ای
 چون باز خانه گشتم و کردم چنانکه بود از بهر هرکسی بجالادی حواله‌ای
 برداشت آن عروس و برآورد پیش من وانگیخت در برم ز یکی زردهاله‌ای
 نه همچو کودکانش بسر بر ظفر... نه همچو دلبرانش بسر بر کلاله‌ای
 برداشتم نقاب نگه کردم اندرو مانند بود راست ویری نگاله‌ای
 خورشید گشتم و شدم اندر میان تاس عمداً برآورند خروشی و ناله‌ای
 گفتا که این زمان بجز از تو... قبل از تو... مرا بی‌قباله‌ای
 برجستم و ز خانه خود کردمش برون وز حال او بشو نمودم مساله‌ای
 الحق چه... درست عروسی براستی حقاً چه دون و... خوش دلاله‌ای
 *

من و توئیم نگارا که عشق چونی را ز نام لیلی و مجنون برون بریم مهی
 ملامتست ازین عشق پر مجنون قیامتست ازین حسن حسن پر لیلی
 *

ای زلف تو چون وعده و صلّت بدرازی خوبیست حقیقت شده و وعده مجازی
 دلدادی و دل را همه در عشق فریبی جانانی و جان را همه در وعده گذاری
 ابروی بتان تو [که] محراب نمازست بشکن سخت نیست که دیده بنمازی
 نشنیده‌ام از کس که بنازد ز پلنگی تا چند بچشم و دهن تنگ بنمازی
 ... سبب لاف ز تنگیست روا نیست جز در عدد عمر خداوند درازی
 لشکرکش و دشمن‌کش و دین‌گستر و کین‌ور اتسز ملک عالم عادل شه‌غازی
 در آخر تذکر داده می‌شود که باید نسخه‌های خطّی گوناگون شعرا و نویسندگان از
 کتابخانه‌ها و موزه‌های دنیا جمع‌آوری و مورد مطالعه دانشمندان قرار بگیرد، تا گوشه‌های
 تاریخ و فرهنگ سرزمین فارسی زبان هرچه بیشتر بر ما روشن و آشکار گردد.